



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده نفی ظلم
موضوع جزئی: قلمرو قاعده - جهات مختلف مؤثر در تعیین قلمرو - مروری بر مباحث گذشته -
بررسی تأثیر جهت سوم - انواع ظلم و عدل در ادله - ۱. در آیات
۲. آیات - ۳. اجماع - ۴. عقل - ۵. فطرت - ۶. سیره عقلا - ۷. وجدان
تاریخ: ۵ بهمن ۱۴۰۴
مصادف با: ۵ شعبان ۱۴۴۷
جلسه: ۲۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره جهت سوم بود که انواع ظلم و عدل چه تأثیری در قلمرو قاعده دارد؛ یعنی قلمرو قاعده را از این جهت تعیین کنیم. گفتیم آیات دو بخش است؛ بخش اول آیاتی است که بالمطابق بر نفی ظلم یا اثبات عدل دلالت دارد؛ بخش دوم آیاتی است که بالتضمن یا بالالتزام بر نفی ظلم دلالت می‌کند.

چهار دسته از آیات بخش اول را در جلسه گذشته ذکر کردیم؛ محصل و نتیجه بحث در این بخش و این چهار دسته از آیات این شد که روایاتی که عدل را برای خدا اثبات می‌کند یا ظلم را از خدا نفی می‌کند یا ریشه‌های ظلم و عدل را از خداوند نفی می‌کند، همه ناظر به همان ظلم و عدل واقعی است. اما در مورد امر به عدل و احسان گفتیم که این نمی‌تواند ظلم و عدل واقعی باشد؛ حالا یا باید بگوییم ظلم و عدل عرفی یا ظلم و عدل ارتكازی عقلانی، که بعداً بیشتر در این مورد متمرکز می‌شویم و بحث خواهیم کرد. کسانی که می‌گویند ظلم و عدل عرفی، برخی از آنها معتقدند که عرف زمان شارع فقط ملاک است، نه عرفی که در هر زمانی می‌تواند تفسیر مختلفی از عدل و ظلم کند. به هر حال ما این بخش را گذرانیم.

بخش دوم آیات

بخش دوم، آیاتی است که بالالتزام أو بالتضمن دلالت بر نفی ظلم می‌کند؛ این هم مشتمل بر سه دسته است.

دسته اول

دسته اول آیاتی است که تکلیف غیرمقدور یا تکلیف به ما لایطاق را از انسان نفی کرده است؛ مثل «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» یا «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» یا «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ». این آیات نفی تکلیف غیرمقدور و تکلیف حرجی و تکلیف معسور از انسان می‌کند؛ کیفیت دلالت این آیات بر نفی ظلم از خداوند هم بیان شد؛ گفتیم به هر حال تکلیف به غیر مقدور و تکلیف حرجی و تکلیف معسور، یا مصداق ظلم هستند که بالطبع از ساحت خداوند تبارک و تعالی با این آیات نفی می‌شود، یا اگر هم بعضی از اینها مصداق ظلم نباشند، بالاولویة نفی ظلم را ثابت می‌کنند. حال این آیات که بالالتزام یا بالتضمن یا از راه اولویت، نفی ظلم از خداوند می‌کنند، منظور چه ظلمی است؟ به نظر می‌رسد نفی ظلم واقعی از خداوند می‌کند؛ بالاخره تکلیف به غیر مقدور، هم ظلم واقعی است و هم از دید شارع ناپسند است و هم عقل آن را جایز نمی‌داند؛ ارتكازات عقلانی هم شاید همین را می‌رساند و حتی عرفی. یعنی از جمله آیاتی که به نوعی می‌توانیم بگوییم همه انواع ظلم را نفی می‌کند، این آیات است؛ این آیات محصور در ظلم و عدل واقعی نیست. چون اینها به طور آشکار ظلم

هستند، هم به حسب واقع و هم در نظر شارع و هم از نظر عقلا و ارتکازات عقلانی و هم عقل؛ بالاخره تکلیف به غیر مقدور و تکلیف به ما لا یطاق، از دید عقل هم قبیح است چون مصداق ظلم است. به هرحال این دسته، همه انواع ظلم را نفی می‌کند.

دسته دوم

دسته دوم آیاتی است که نفی عبث و لغو از افعال الهی کرده است. مثل «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا»^۱ یا «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا»^۲. این آیات فی نفسه بدون انضمام، دلالت بر نفی ظلم از خداوند نمی‌کند؛ چون وقتی که خداوند کار خلقت را عبث انجام نداده، اینها بالملازمة نفی ظلم از تشریع می‌کند؛ زیرا نفی عبث و لغو از فعل الهی به طور مطلق با این آیات ثابت می‌شود و از آنجا که تشریع هم فعل من الافعال الالهیه؛ پس اگر عبث و لغو از تشریع نفی شود، به نوعی نفی ظلم هم از خداوند می‌شود.

دسته سوم

دسته سوم آیاتی است که بر کرامت انسان دلالت می‌کند؛ تقریب استدلال به این آیات را قبلاً بیان کردیم؛ گفتیم که خداوند تبارک و تعالی وقتی خودش برای انسان از بعضی جهات کرامت قائل شده، حالا ما فعلاً به قلمرو و محدوده آن کار نداریم؛ ممکن است بگوییم این کرامت در محدوده حقوق طبیعی انسان است و در این جهت فرقی بین مسلمان و کافر نیست و اختلاف در قوم و رنگ و نژاد و مذهب تأثیری در آن ندارد. ما این را مفصلاً در قاعده کرامت بحث کردیم که به یک معنا می‌توانیم بگوییم کرامت انسان ذاتی است ولی در محدوده حقوق طبیعی، بدین معنا که این حقوق را خود خداوند تبارک و تعالی برای انسان قرار داده؛ مثلاً انسان را آزاد آفریده و به او حق انتخاب و حق حیات داده است. اینها برای همه انسان‌ها ثابت است، ولی گاهی ارتکاب یک عمل و فعلی موجب سلب این حقوق از انسان می‌شود؛ یعنی در مواردی که سلب آزادی یا سلب حق حیات یا سلب بعضی از حقوق طبیعی می‌شود، اینها در واقع کیفر و مجازات برای آن افعال محسوب می‌شود، نه اینکه از اول این حقوق را نداشته است.

به هرحال این آیات هم به نوعی بر نفی ظلم از خداوند دلالت می‌کند؛ قهراً در این دسته از آیات هم باید بگوییم آنچه از خداوند نفی می‌شود، نفی ظلم واقعی است و ظلم واقعی از خداوند تبارک و تعالی نفی می‌شود.

سؤال:

استاد: از این موارد زیاد داریم؛ اولاً خود این بحث دارد که آیا می‌شود یا نه. ثانیاً غیبت نسبت به انسان غیربالغ معلوم نیست محل اشکال باشد. مثالی که شما می‌زنید غیربالغ است. ... ما وقتی می‌گوییم کرامت ذاتی، در محدوده حقوق طبیعی می‌گوییم؛ ولی این منافات ندارد بعضی مزیت‌ها برای مؤمنین ثابت شود. بعضی از اموری که به نظر می‌رسد تفاوتی ایجاد می‌کند، اینها مزیت‌هایی است که خداوند برای ایمان قرار داده است. مثلاً برای مجموعه دانش‌آموزان یک کلاس، امکانات تحصیل به یک اندازه فراهم می‌شود؛ همه در یک کلاس می‌نشینند و معلم به آنها درس می‌دهد و همه می‌توانند سؤال کنند؛ ولی برای

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲. سوره ص، آیه ۲۷.

دانش‌آموزان منضبط، درس‌خوان، کسانی که خودشان را با قوانین مدرسه و محل تحصیل وفق می‌دهند، چه‌بسا از ناحیه مدیریت مدرسه یا معلم امتیازاتی در نظر گرفته شود. طبیعتاً این امتیازات شامل افرادی می‌شود که این ویژگی‌ها را داشته باشند؛ اگر ما این امتیازات را به بقیه ندادیم، آیا این نافی کرامت ذاتی است؟ خیر. ... می‌گوییم تا زمان بلوغ، خودش هنوز استقلالی پیدا نکرده، نه در فکر و نه در اندیشه و عمل؛ لذا ملحق به پدر و مادر است و ما غیر از این راهی نداریم. اما بعد از بلوغ، این امکان برای او (حالا نه بلافاصله) وجود دارد که در یک مسیر صحیح حرکت کند. ما منع نمی‌کنیم از حضور او در مسیری که بعضی امتیازات را نصیب او کند؛ اگر خودش در این جهت قرار نگیرد، طبیعتاً این امتیازات نصیب او نمی‌شود. ما وقتی می‌خواهیم قانون را اجرا کنیم، به این نگاه نمی‌کنیم که چه عاملی باعث شده یک کسی درس بخواند و دیگری نخواند. بله، یک وقت می‌خواهیم ببینیم چرا بعضی‌ها درس نخوانده‌اند، مشکلات آنها را ریشه‌یابی می‌کنیم؛ آیا مشکلات مالی، مشکلات خانوادگی باعث شده که چنین وضعیتی پیدا شود. اینجا باید به طریق دیگری امدادسانی صورت بگیرد. اما در دایره کلاس و دانش‌آموزانی که در کلاس هستند، ناچاراً باید به این قوانین عمل کنیم. اگر برای دانش‌آموزان نخبه درس‌خوان (حالا با مراتب مختلف) امتیازاتی را در نظر گرفتیم، این به معنای سلب حقوق از دیگران نیست. انسان‌هایی که در این دنیا خلق شده‌اند، همه حق حیات دارند و می‌توانند از این نعمت‌ها بهره بگیرند؛ سنت‌های الهی همه‌جا هست. اگر کسی کار نکند، نتیجه کارش را می‌بیند؛ فرق نمی‌کند که کافر باشد یا مسلمان. زمین را آباد کند، نتیجه می‌گیرد؛ اگر کافر روی زمین کار کند، محصول می‌گیرد؛ مسلمان هم اگر دست روی دست بگذارد و کاری نکند، از زمین محصول نمی‌گیرد. ...

علی‌ای‌حال در مورد آیات فقط یک نکته باقی مانده که باید دقیقاً بررسی کنیم، چنانچه در مورد روایات هم همین‌طور است.

نتیجه بحث در آیات

تا اینجا معلوم شد آن دسته از آیاتی که نفی ظلم از خداوند می‌کند در عالم تکوین و در عالم تشریع یا عدالت را برای او اثبات می‌کند، بدون تردید منظور از این عدالت و ظلم، عدالت و ظلم واقعی است. البته این عدالت و ظلم واقعی می‌تواند همان عدالت و ظلم عقلی باشد؛ چون اینها بر هم منطبق هستند، نه کلاً ولی فی‌الجمله. دایره عدالت و ظلم واقعی چه‌بسا اعم از عدالت و ظلم عقلی باشد. عدالت و ظلم ارتكازی عقلانی هم منافاتی با عدالت و ظلم واقعی ندارد؛ آنچه که همه عقلا در طول تاریخ ارتكازاً ظلم می‌دانند یا آنچه که عدل می‌دانند، در همه زمان‌ها و در همه مکان‌ها منطبق با همان ظلم و عدل واقعی است. ممکن است مواردی عدل و ظلم واقعی باشد، اما عدل و ظلم ارتكازی عقلانی یا حتی عدل و ظلم عقلی نباشد؛ از باب اینکه ما قادر به درک آنها نیستیم.

اغلب این آیات که از ساحت خداوند تبارک و تعالی در تکوین و تشریع ظلم را نفی می‌کند، به این معناست که عرض کردیم. یک دسته از آیات عمدتاً محل بحث ماست؛ آیاتی که امر به عدل و احسان و نهی از ظلم می‌کند. مثل آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» و آیاتی که نهی از ظلم می‌کند. این را باید ببینیم منظور چیست؟ آیا ظلم و عدل واقعی است یا عرفی یا ارتكازی عقلانی؟ این بماند تا به صورت یک‌جا بررسی کنیم.

۲. روایات

سراغ روایات که می‌آییم، روایات هم همان هفت دسته است؛ در مقام بررسی روایات هم همان طوایف هفت‌گانه یا دسته‌های هفت‌گانه‌ای که برای آیات ذکر کردیم، قابل ذکر است. مثل طایفه اول که خداوند را توصیف به عدل می‌کند و طایفه دوم که

ظلم را از خداوند نفی می‌کند؛ این در خلقت عالم و در عالم تشریع به وضوح بیان شده است؛ مثل این روایت: «إِنَّ الْعَدْلَ مِيزَانُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الَّذِي وَضَعَهُ فِي الْخَلْقِ وَ نَصَبَهُ لِإِقَامَةِ الْحَقِّ»، هم طایفه اول را دارد و هم طایفه دوم؛ نفی ظلم و اثبات عدل؛ معلوم است که اینها ناظر به عدل و ظلم واقعی است.

طایفه سوم همین است که در ادامه این روایت است: «فَلَا تُخَالِفُهُ فِي مِيزَانِهِ وَلَا تُعَارِضُهُ فِي سُلْطَانِهِ». با خداوند تبارک و تعالی در میزانش مخالفت نکن. میزان خدا چیست؟ آیا آن چیزی که ما می‌فهمیم یا آن چیزی که واقعی است؟ این چگونه باید معلوم شود؟ روایت روشن‌تر از طایفه سوم این است: «النَّاسَ يَسْتَعْنُونَ إِذَا عُدِلَ بَيْنَهُمْ وَ تَنْزِلُ السَّمَاءُ رِزْقَهَا وَ تَخْرُجُ الْأَرْضُ بِرَكَتِهَا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى»؛ به وضوح می‌فرماید اگر بین مردم به عدالت رفتار شود، بی‌نیاز می‌شوند و بعد آثار و برکاتش را ذکر می‌کند. اینکه اگر به عدل بین مردم رفتار شود، اگر عادلانه برخورد شود اینها بی‌نیاز می‌شوند، منظور چه عدلی است؟ عدل بین الناس تارة از جانب پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) است، آخری از ناحیه حاکم است یا چه بسا خود مردم بخواهند بین خودشان به عدالت رفتار کنند و از ظلم اجتناب کنند؛ اینجا عدل و ظلم به چه معناست؟ این همان است که در مورد آیات هم عمده بحث ما اینجا باید متمرکز شود.

طایفه چهارم که نفی ریشه‌های ظلم از خداوند می‌کند ... امام صادق (ع) می‌فرماید: «وَقَدْ عَلِمْتُ يَا إِلَهِي أَنْ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا فِي نِقْمَتِكَ عَجَلَةٌ وَإِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْقَوْتَ وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ وَقَدْ تَعَالَيْتَ يَا إِلَهِي عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا»؛ این نفی ریشه‌های ظلم می‌کند که چه کسی نیاز به ظلم دارد؛ آدم ضعیف محتاج ظلم است و خداوند از این امور مبرا است.

از طایفه پنجم و ششم، امام صادق (ع) می‌فرماید: «مَا نَهَاهُ اللَّهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يُطِيقُ تَرْكَهُ وَلَا أَمْرَهُ بِشَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يَسْتَطِيعُ فِعْلَهُ لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ صِفَتِهِ الْجُورُ وَالْعَبَثُ وَالظُّلْمُ وَ تَكْلِيفُ الْعِبَادِ مَا لَا يُطِيقُونَ». هم طایفه پنجم از این قابل استفاده است و هم طایفه ششم. یعنی هم عبث را از خداوند نفی می‌کند و هم تکلیف به ما لا یطاق را که بالالتزام دلالت بر نفی ظلم می‌کند.

روایاتی هم که دال بر کرامت ذاتی انسان است، این را می‌رساند.

از میان طوایف هفت‌گانه روایات، اغلب روایاتی که یا بالتضمن و الالتزام یا بالمطابقة اثبات می‌کند عدالت را برای خداوند یا نفی می‌کند ظلم را از او، چه در عالم تکوین و چه در عالم تشریع، این ناظر به عدل و ظلم واقعی است. البته در بعضی موارد حتی با یک بیانی می‌توانیم عدل و ظلم عقلی و عدل و ظلم ارتكازی عقلانی را هم ملحق کنیم به عدل و ظلم واقعی. اما در بعضی آیات و روایات، باید معلوم شود که ناظر به چه نوع عدل و ظلمی هستند؟ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» یا اینکه در روایت دارد «فَلَا تُخَالِفُهُ فِي مِيزَانِهِ»، منظور چیست؟ «النَّاسَ يَسْتَعْنُونَ إِذَا عُدِلَ بَيْنَهُمْ» معلوم است که اینجا ناظر به خداوند نیست؛ نمی‌خواهد بگوید که اگر خداوند به عدالت رفتار کند، یستعنون؛ خداوند که همیشه به عدالت رفتار می‌کند و هیچ وقت ظلم نمی‌کند. این «إِذَا عُدِلَ بَيْنَهُمْ» یعنی اگر خود مردم، حالا چه حاکم و چه خودشان، به عدالت بینشان رفتار کند، آن آثار و برکات را دارد. منظور از این عدالت چیست؟ یا آنجایی که نهی از ظلم می‌کند، به چه معناست؟ آیا عدل و ظلم واقعی است؟ می‌گوید شما ظلم نکنید؛ یعنی ظلم واقعی نکنید؟ ظلم عقلی نکنید یا آنچه که در ارتكاز عقلا به عنوان ظلم محسوب می‌شود،

آن را مرتکب نشوید؟ پس ما فقط در این دسته از آیات و روایات باید تأمل کنیم و توضیح بدهیم. سایر ادله هم همینطور است؛ ما گفتیم چند دلیل بر قاعده نفی ظلم وجود دارد. دلیل اول آیات بود؛ دلیل دوم روایات بود.

۳. اجماع

دلیل سوم، اجماع است. ما در اجماع خدشه کردیم.

۴. عقل

دلیل چهارم عقل است؛ برای عقل سه تقریر گفتیم. حالا سؤال این است که آیا دلیل عقلی می‌تواند نوع عدلی که حسن است، نوع ظلمی که قبیح است را معین کند؟ از دلیل عقلی چه استفاده‌ای می‌شود؟ عرض کردیم سه تقریر اینجا از دلیل عقلی شده؛ در تقریر اول و تقریر دوم، تکیه بر اثبات عدل برای خداوند و نفی ظلم از خداوند است، چه در تکوین و چه در تشریع. طبیعی است این هم فقط اثبات می‌کند عدل واقعی را و نفی می‌کند ظلم واقعی را.

سؤال:

استاد: من عمدتاً تقریر اول و دوم را گفتم؛ تقریر سوم که از راه ارسال رسل، انزال کتب و صدق انبیاء می‌خواهد مطلب را ثابت کند، طبیعتاً دیگر محصور به مسئله عدل و ظلم واقعی نیست. چون بالاخره ما آنجا اگر بخواهیم کشف کنیم شریعت و احکام شرعی را، باید ببینیم کدام یک از این دو مدنظر است.

۵. فطرت

دلیل پنجم هم فطرت بود که توضیح دادیم به چه معناست؛ آن دلیل هم طبیعتاً هم در دایره شناخت و معرفت و هم در دایره گرایش و کشش، عمدتاً ناظر به این است که خداوند تبارک و تعالی به حسب واقع عادل است؛ یعنی عدل و ظلم واقعی مدنظر است.

۶. سیره عقلا

دلیل ششم هم سیره عقلا بود که مورد اشکال قرار گرفت.

۷. وجدان

دلیل هفتم که با نام وجدان از آن یاد کردیم، آن هم برمی‌گردد به همان عدل و ظلم واقعی. البته در همه مواردی که عدل و ظلم واقعی ملاک است، چه بسا بتوانیم عدل و ظلم ارتکازی عقلانی یا عدل و ظلم عقلی را هم ملحق کنیم به عدل و ظلم واقعی، هرچند در حیطه اینها تفاوت‌هایی وجود دارد.

بحث جلسه آینده

مطلبی که باقی مانده این است که بالاخره در برخی ادله، عدل و ظلم ذکر شده و اینها نمی‌تواند عدل و ظلم واقعی و شرعی باشد؛ آیا عدل و ظلم عرفی است یا اینکه اینجا هم باید به عدل و ظلم واقعی ملتزم شویم؟ این بحثی است که ان شاء الله جلسه آینده دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»